

## اخبار و گزارش های کارگری 19 اردیبهشت ماه 1405

جنگ و جنگ افروزی، کشتار انسان‌ها، خانه‌خرابی و ویرانی، آوارگی و بیکاری نه

صلح، کار و آبادانی آری

افزایش بودجه نظامی و کاهش بودجه خدمات عمومی، خصوصی‌سازی آموزش و درمان، ریاضت اقتصادی، کاهش قدرت خرید، حقوق بخورونمیر و افزایش فقر نه

آموزش و درمان رایگان و حقوق متناسب با هزینه‌های زندگی و حفظ کرامت انسانی آری

اعدام، زندان و شکنجه؛ آزار و اذیت در خیابان، محل کار و زندگی؛ سانسور و قطع سراسری اینترنت جهانی؛ تبعیض و اینترنت طبقاتی نه

آزادی عقیده، بیان، تشکل و تجمع و سبک زندگی و اینترنت و ارتباط جهانی برای همه آری

حکومت های دیکتاتوری و ضد کارگری، حکومت اسلامی ایران نه

دموکراسی و عدالت اجتماعی آری

- طومار اعتراضی جمعی از کارگران بازنشسته تأمین اجتماعی شهرستان آبیک نسبت به تعطیلی شیفت شب درمانگاه شبانه روزی

- اخراج 300 کارگر کارخانه بشل موتور سوادکوه مازندران

- چهل روز زندگی

در سایه جنگی که مال "ما" نیست

روزنوشت‌های زنی از تهران (۶)

اما یه دنیای دیگری هم هست، دنیای ما مردم که زیر بمباران و موشک‌باران‌ها، زخم خورده از هر دو طرف، قربانی می‌دهیم. حیف که دنیای ما را کسی انگار نمی‌بیند. مایی که هیچ رسانه‌ای صدایمان را به دیگران نمی‌رساند. مایی که با کسی سر جنگ نداریم. بی‌سلاح و بی‌پناه مانده‌ایم. هر دو طرف سلاح‌هایشان را رو به ما گرفته‌اند. قربانی پشت قربانی، زخمی پشت زخمی، دستگیری و زندان و اعدام، آن هم زیر موشک‌باران امریکا و اسرائیل. تیربارها را پشت ماشین‌های نظامی سر خیابان‌ها ببین. این‌ها که به کار مقابله با جنگنده‌ها نمی‌آیند. این‌ها را برای ما گذاشته‌اند تا دی‌ماه یادمان نرود. مایی که فقط آزادی و صلح آرمان ماست و زندگی حق مان.

- محکومیت مریم دریسی از بازداشتی های اعتراضات سراسری دی ماه 1404 به حبس و شلاق در دو پرونده مجزا

- مصاره اموال و بازداشت مجدد دکتر موهبت غفوری از بازداشتی های اعتراضات سراسری دی ماه 1404

- امیرحسین رضایی بازداشت شد

- لیست اسامی هشت روزنامه‌نگار زندانی در ایران

- جان باختن 11 نفر در آتش‌سوزی مجتمع ارغوان اندیشه شهریار

- نت بلاکس : قطعی اینترنت ایران وارد یازدهمین هفته شد

\*\*\*\*\*

**\*طومار اعتراضی جمعی از کارگران بازنشسته تأمین اجتماعی شهرستان آبیگ نسبت به تعطیلی شیفت شب درمانگاه شبانه‌روزی**

جمعی از کارگران بازنشسته تأمین اجتماعی شهرستان آبیگ، استان قزوین برای اعتراض به تعطیلی شیفت شب درمانگاه شبانه‌روزی ملکی تأمین اجتماعی نبی اکرم طوماری بشرح زیر خطاب به مدیر عامل سازمان تأمین اجتماعی منتشر کردند:

احتراما به استحضار می‌رساند ما امضا کنندگان ذیل طومار، بازنشستگان تأمین اجتماعی شهرستان آبیگ و حومه هستیم که نسبت به تصمیم سازمان جهت حذف شبانه‌روزی بودن درمانگاه نبی اکرم اعتراض داریم.

آقای سالاری، شهرستان آبیگ و حومه دارای بیش از 120 هزار نفر جمعیت بوده که نزدیک به 102 هزار نفر آن تحت پوشش سازمان می‌باشند که شامل بازنشستگان و کارگران و بیمه شدگان خویش فرما هستند و با توجه به اینکه شهرستان آبیگ از نظر درمانی در رده پایین کشوری قرار دارند. این مجموعه عظیم اکثر مشکلات خود را از شهرهای همجوار رفع و رجوع می‌نمایند.

شایسته است که سازمان به وظیفه ذاتی خود برابر قوانین مصرحه سازمان عمل نموده و رفع مشکل نمایند. نه اینکه از همین امکانات اندک نیز بکاهند. این مردم انتظار درمان صفر تا صد خود را دارند ولی متاسفانه سازمان بر عکس عمل نموده و هزینه‌های بسیار از جمله بیمه تکمیلی و تعطیلی مراکز درمانی ملکی خود را به آن‌ها تحمیل می‌نماید.

خواهشمند است به خواست این عزیزان احترام گذاشته و از این گونه برنامه‌ریزی‌ها که تضییع حقوق آن‌ها است، پرهیز نمایند زیرا مسئولین سازمان همیشه در سخنرانی و جلسات، داعیه خدمت‌رسانی به این زیرمجموعه را دارند.

**\*اخراج 300 کارگر کارخانه بشل موتور سوادکوه مازندران**

از ابتدای سال جاری 300 کارگر کارخانه بشل موتور شهرستان سوادکوه، استان مازندران، تولید کننده قطعات خودرو و یکی از تأمین کنندگان برتر قطعات خودرو شرکت های خودروساز (گروه ایران خودرو- گروه سایپا و کرمان موتور) از کار اخراج شدند.

**\*چهل روز زندگی**

در سایه جنگی که مال "ما" نیست

روزنوشت‌های زنی از تهران (۶)

اما به دنیای دیگری هم هست، دنیای ما مردم که زیر بمباران و موشک‌باران‌ها، زخم خورده از هر دو طرف، قربانی می‌دهیم. حیف که دنیای ما را کسی انگار نمی‌بیند. مایی که هیچ رسانه‌ای صدایمان را به دیگران نمی‌رساند. مایی که با کسی سر جنگ نداریم. بی‌سلاح و بی‌پناه مانده‌ایم. هر دو طرف سلاح‌هایشان را رو به ما گرفته‌اند. قربانی پشت قربانی، زخمی پشت زخمی، دستگیری و زندان و اعدام، آن هم زیر موشک‌باران امریکا و اسرائیل. تیربارها را پشت ماشین‌های نظامی سر خیابان‌ها ببین. این‌ها که به کار مقابله با جنگنده‌ها نمی‌آیند. این‌ها را برای ما گذاشته‌اند تا دی‌ماه یادمان نرود. مایی که فقط آزادی و صلح آرمان ماست و زندگی حق مان.

\*\*\*

ه- ص

می‌گفت: می‌خواستیم برویم خرید. ظهر بود حدود ساعت دوازده و ربع. هنوز در آستانه در بودیم که انفجاری پنجره‌ها را لرزاند. برگشتیم. نیم ساعتی منتظر ماندیم و بعد راهی خیابان شدیم. انتظار داشتم بعد انفجار خیابان خلوت باشد. اما انگار نه انگار. رفت آمد مردم، ترافیک، هوای غبارآلود و ابری. فقط به نظر می‌آمد سرعت رفت و آمدها بیشتر شده و چهره‌ها گرفته‌تر. انگار همه می‌خواستند واقعیت را انکار کنند. واقعیت جنگ را و بی‌اعتنا به آن، به زندگیشان برسند. انگار که بی‌اعتنایی تنها سپر دفاعی‌ای است که دارند.

پیرزنی هراسان در درگاه دری پناه گرفته مردد بود که به خانه برگردد یا نه. بهش لبخندی زدم و سری تکان دادم به نشان امن بودن. پا به پیاده رو گذاشت. پیرمردی بر سکوی مقابل مغازه‌ای نشسته بود و به رفت و آمدها نگاه می‌کرد. صدای آژیر آمبولانس‌ها که راه را باز می‌کرد تا به محل اصابت موشک برسند، از همه طرف به گوش می‌رسید. بعضی‌ها از هم می‌پرسیدند کجا را زده؟ ساختمان بلندی همان نزدیکی را به هم نشان می‌دادند: «پشت این ساختمان». به آن طرف رفتیم. بوی سوختگی و گرد و غبار اولین نشانه نزدیک شدن به محل اصابت موشک یا پهپاد است.

باید بو کشید و جلو رفت و بعد خرده شیشه‌ها راه را نشان می‌دهند. جمعیت زیادی سر خیابانی فرعی جمعی شده بودند. جرتفیل بزرگی در کوچه بود. چه زود ماموران هلال احمر رسیده بودند. کارگران شهرداری دسته دسته در پیاده‌رو جمع شده بودند تا کارشان را شروع کنند... نمی‌شد خیلی جلو رفت. ساختمان دوم یا سوم از سر کوچه تبدیل به تلی از آوار شده بود. و از خود پرسیدم: آیا کسی از زیر این همه آوار زنده بیرون می‌آید؟

\*\*\*

می‌گفت: از پله‌های مترو بالا می‌آمدم. صدای دختر جوانی را شنیدم که با خود می‌خواند: «ای ایران، سرای امید...»

پرسیدم: برای کدام ایرانی می‌خوانی؟ گفت: «ایرانی که قراره آخوندا ازش برن، ایران آزاد.» این سوال در ذهنم گذشت: «آیا آزادی و رهایی این گونه می‌آید؟» اما هیچ نگفتم و گذشتم.

\*\*\*

پرستار بود. خسته از شیفت به خانه برمیگشت. دو تا مسافر آن طرفتر حرف می‌زدند. مثل همه از جنگ می‌گفتند و می‌شنیدند. یکیشان می‌گفت: «فقط نقطه زنی می‌کنه. مردم را که نمی‌کشه. فقط دولتی‌ها و امنیتی‌ها را می‌کشه». حرفهای اینترنشنال را تکرار می‌کردند. زن پرستار با خشم گفت:

«نقطه زنی چیه؟ آخه چی بگم. الان از پیش مادر جوانی می‌آیم با 90 درصد سوختگی. معلوم نیست زنده بماند، اما امروز خوشحال شد که شیرش را می‌دوشیم. فکر می‌کرد برای بچه‌اش می‌بریم. هنوز نمی‌داند که نوزاد چند ماهه‌اش کشته شده. آن یکی بچه‌اش زنده مانده، دو سه ساله است. آخه این مادر دولتی و امنیتی و نظامی است؟ یا آن یکی، آن پسر سربازی که پشت ضدهوایی بوده، سر تا پا سوخته. هر بار که پانسمانش می‌کنم، از من معذرت‌خواهی می‌کند: ببخشید که اسباب زحمت شما شده‌ام. او هم معلوم نیست زنده بماند. امروز دیگر با بغض و اشک دعوايش کردم و گفتم دیگر اینقدر معذرت نخواه. من کارم را انجام می‌دهم. آخه این پسر که معلوم نیست چند روز از سربازی‌اش باقی مانده چرا باید این سرنوشت را داشته باشد و (اشاره ای به آن‌ها کرد) آن وقت عده ای این گونه دروغ‌های این‌ها را باور می‌کنند. هنوز نفهمیده‌اند که جنگ یعنی چه... لعنت به هر چی جنگه، لعنت... لعنت...»

تنها راه ارتباط و خبرگیری ما در روزهای جنگ و نبود اینترننت شده بود تلویزیون ایران و تلویزیون اینترنشنال.

می‌گفت: «دنیا‌های موازی» را قبول داری؟ من که دیگه آن را باور کرده‌ام. می‌خواهی برایت ثابت کنم. بزن تلویزیون ایران. چه میبینی؟ ایران پیروز شده، شهرهای اسرائیل با خاک یکسان شده، امریکا شکست خورده و ناتوان شده است. حالا کانال را عوض کن بزن «اینترنشنال»: چیزی نمانده تا برگشت «شازده»، جمهوری اسلامی شکست خورده است. هوراها و شادی‌های مردمی که زیر پرچم اسرائیل، به زبان فارسی از «عمو ترامپ» و «بی بی» تشکر می‌کنند که بمب‌هایی را بر سر ما ریخته و ازشان می‌خواهند که باز هم بزنند.

اما یه دنیای دیگری هم هست، دنیای ما مردم که زیر بمباران و موشک‌باران‌ها، زخم خورده از هر دو طرف، قربانی می‌دهیم. حیف که دنیای ما را کسی انگار نمی‌بیند. مایی که هیچ رسانه‌ای صدایمان را به دیگران نمی‌رساند. مایی که با کسی سر جنگ نداریم. بی‌سلاح و بی‌پناه مانده‌ایم. هر دو طرف سلاح‌هایشان را رو به ما گرفته‌اند. قربانی پشت قربانی، زخمی پشت زخمی، دستگیری و زندان و اعدام، آن هم زیر موشک‌باران امریکا و اسرائیل. تیربارها را پشت ماشین‌های نظامی سر خیابان‌ها ببین. این‌ها که به کار مقابله با جنگنده‌ها نمی‌آیند. این‌ها را برای ما گذاشته‌اند تا دی‌ماه یادمان نرود. مایی که فقط آزادی و صلح آرمان ماست و زندگی حق مان.

\*\*\*

می گفت: شیشه‌های شکسته و پودر شده، پیاده رو مقابل سفارت آمریکا را پوشانده بود. انگار بارانی از شیشه بر شهر باریده بود. این حجم از شیشه خرده را تا به حال ندیده بودم. آخر هنوز کمتر از یک ساعت از اصابت موشک و انفجار گذشته بود. خیابان را بسته بودند. شیشه‌های هیچ کدام از مغازه‌های خیابان مفتوح، لاین شرق دیوار سفارت سالم نبودند. ساندویچی، گلروشی، بقالی، قهرمانه، نانوایی و... همسایه‌ها توی خیابان بودند، می‌چرخیدند یا ایستاده بودند و تماشا می‌کردند و نمی‌دانستند چه کار کنند. ماموران مشغول چک کردن گوشی‌ها بودند. پسری ده دوازده ساله ساختمانی را به پدرش نشان داد که شیشه‌هایش سالم بود و گفت: «بابا شیشه‌های خونمون را از این‌ها درست کنیم. نمی‌شکنند.»

عصر دوباره مسیرم به آن طرف افتاد. ماموران شهرداری هنوز مشغول جمع‌آوری شیشه بودند. بهشان گفتم: «خسته نباشید. چقدر این روزها کار شماها زیاد شده.»

یکشان به شیشه‌های شکسته اشاره کرد و گفت: «این‌ها که کار جنگه و دشمن، وظیفه ما است که جمع کنیم، با جون و دل جمع میکنیم. اما... اما... آن‌ها که شبها چای و غذا می‌خورند در خیابانها، دور میدان‌ها و همین طور آشغال می‌ریزند زیر پاهایشان... وای نمی‌دانی آن‌ها چقدر کار ما را زیاد می‌کنند.»

از جلوی گلروشی و مغازه‌های مفتوح رد شدم. صاحبانشان مشغول تمیز کردن مغازه‌ها از آوار شیشه‌ها و... بودند. مردی در هیئت بی‌خانمان‌ها و زباله گرد‌ها داشت با تکه‌ای گونی شیشه‌های خرد شده را جارو و کناری کپه می‌کرد. یک گونی را هم پر کرده بود. کارش خیلی عجیب بود. به چه کارش می‌آیند؟ یعنی می‌خواهد آن‌ها را بفروشد!!!!؟؟؟

کنار و توی جوی پر بود از نخاله و زباله که بیشترش شیشه خرده بود. چشمم به گلدانی سبز افتاد با گیاهی زخمی. انگار بهش شوک وارد شده بود. دورش انداخته بودند. نتوانستم جلوی خودم را بگیرم. توی جوی رفتم و برش داشتم. بقیه با حیرت به من نگاه می‌کردند. حتما کار من هم برای آن‌ها عجیب بود. اما برایم مهم نبود که چه فکر میکنند. فقط نباید می‌گذاشتم این گیاه بمیرد. حالا مشغول پرستاری از گلدانم هستم. برگ‌های تازه زده اما هنوز برگ‌های زخمی اش هستند و مرا به یاد جنگ و قربانیان آن می‌اندازد.

\*\*\*

می‌گفت: بیست و سومین روز جنگ بود. صبح که بیدار شدم، متوجه شدم باز هم حملات شبانه زیادی انجام شده. اما انگار دیگر گوشم به صدای انفجارها عادت کرده که بیدار نشده بودم. نمی‌دانم خوب است یا بد؟ صحبت از تهدید ترامپ است برای زدن نیروگاه‌های برق ایران. از خودم می‌پرسم زندگی بدون برق در تهران و سایر شهرها چگونه خواهد شد؟ تصورم هم هولناک بود. تصمیم گرفتم سری به میدان شهدا بزنم و اداره برق را ببینم. چند روز پیش آنجا را زده بودند. اداره برق محوطه بزرگی است که چهارطرفش خیابان است. از سمت پیروزی به راه افتادم. ساختمان‌های باشگاه به نظر سالم می‌آمد، البته فقط به نظر می‌آمد. هیچ کدام از پنجره‌ها سالم نبودند. کلاغ‌ها و گنجشک‌ها و کبوترها به راحتی داخل می‌رفتند و می‌آمدند. اما کمی جلوتر خرابی‌ها بیشتر نمایان بود. حجم گسترده‌ای از

ویرانی. درخت‌ها هنوز سبز نشده، خشک و بی‌بار شده بودند. نخل‌هایی بدون سر و نخل‌هایی هم زخم‌خورده عزادار آنان.

ماموران شهردار مشغول گذاشتن دیوارهای بتونی پیش‌ساخته دور این خرابی‌ها بودند. فروشگاه اتکا غریب و خاموش و خاک‌گرفته پشت حصار گونی‌ها پنهان بود. از اداره برق تنها ساختمان قدیمی نیروگاه که تبدیل به موزه برق شده بود، سالم مانده. یعنی چند نفر اینجا کشته شده‌اند؟ سوالی که با دیدن هر آواری از خودم می‌پرسم.

...ادامه دارد

منبع: کانال کانون صنفی معلمان ایران

**\*محکومیت مریم دریسی از بازداشتی‌های اعتراضات سراسری دی ماه 1404 به حبس و شلاق در دو پرونده مجزا**

به گزارش هه نگاو، مریم دریسی، فعال مدنی اهل کازرون استان فارس و از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه، توسط دستگاه قضایی جمهوری اسلامی ایران در دو پرونده جداگانه مجموعاً به دو سال و سه ماه حبس تعزیری و 74 ضربه شلاق محکوم شد.

**\*مصاره اموال و بازداشت مجدد دکتر موهبت غفوری از بازداشتی‌های اعتراضات سراسری دی ماه 1404**

به گزارش هه نگاو، با گذشت پنج روز از بازداشت مجدد دکتر موهبت غفوری، پزشک متخصص اطفال در شهرستان لار در استان فارس، کماکان هیچ اطلاعی از محل نگهداری و وضعیت سلامت وی در دسترس نیست. وی از بازداشت‌شدگان اعتراضات دی‌ماه است و اخیراً نیز اموال وی توسط دستگاه قضایی مصادره شده است.

**\*امیرحسین رضایی بازداشت شد**

بنا بر گزارش‌های رسیده به دانشجویان متحد، امیرحسین رضایی، دانشجوی علوم سیاسی دانشگاه تهران و روزنامه‌نگار سابق روزنامه دنیای اقتصاد، روز چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت توسط نیروهای سرکوب در اراک بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شد.

**\*لیست اسامی هشت روزنامه‌نگار زندانی در ایران**

شنبه 19 اردیبهشت 1405

فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران در راستای فعالیت‌های خود، به صورت هفتگی لیست به روز رسانی شده از روزنامه‌نگاران زندانی در ایران را منتشر می‌کند.

هشت روزنامه‌نگاری که هم‌اکنون در ایران زندانی هستند عبارتند از:

۱. رضا ولی‌زاده، خبرنگار سابق رادیو فردا که از اسفندماه گذشته به ایران سفر کرده بود، اوایل مهرماه از سوی نیروهای امنیتی بازداشت شد.

۲. محمد پارسی سردبیر نشریه کندو روز چهارشنبه ۱۵ بهمن‌ماه و در پی احضار به دادسرای فرهنگ و رسانه بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شد.

۳. آرتین غضنفری عکاس خبری روز ۱۹ دی‌ماه از سوی نیروهای امنیتی در منزل مسکونی خود در مشهد بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شد.

۴. سمیه حیدری خبرنگار نشریه یول در تبریز روز یکشنبه ۱۲ بهمن‌ماه از سوی نیروهای امنیتی در منزل شخصی‌اش خود بازداشت شد.

۵. پدram علمداری سردبیر نشریه یول در تبریز روز یکشنبه ۱۲ بهمن‌ماه از سوی نیروهای امنیتی در منزل شخصی‌اش خود بازداشت شد.

۶. کیانوش درویشی روزنامه‌نگار و خبرنگار سابق انصاف نیوز در پی احضار از سوی اطلاعات سپاه روز ۲۷ بهمن‌ماه بازداشت و به زندان تهران بزرگ منتقل شد.

۷. مسلم زارعی روزنامه‌نگار و فعال فرهنگی روز سه‌شنبه ۲۶ اسفندماه توسط نیروهای امنیتی در منزل خود در کرمانشاه بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شد.

۸. امیرحسین رضایی روزنامه‌نگار سابق دنیای اقتصاد روز چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۵ در منزل پدری خود در اراک بازداشت شد.

فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران در بیانیه‌هایی که پیش از این منتشر کرده، بارها سرکوب رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران در ایران را محکوم کرده است.

لازم به ذکر است در هفته‌های اخیر گزارش‌های ضد و نقیضی از آزادی برخی روزنامه‌نگاران منتشر شده بود که به دلیل قطعی گسترده اینترنت در ایران و خاموشی دیجیتال امکان راستی‌آزمایی از سوی فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران وجود ندارد.

توضیح در مورد شناخت افراد به عنوان روزنامه‌نگار در این لیست‌ها:

بر اساس تعاریف نهادهای صنفی و کارگری در ایران و همچنین قواعد فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران، ما تنها افرادی را که دست‌کم در سه سال گذشته در یک رسانه مشغول به فعالیت باشند و یا در این حرفه دارای سابقه بسیار طولانی بوده و نامدار باشند را به عنوان روزنامه‌نگار پوشش می‌دهیم و همکاران رسانه‌ای که مدیر مسوول یا مدیر کانال‌های خبری هستند را با عنوان فعال رسانه‌ای معرفی می‌کنیم. البته این تنها آمار منتشر شده از منابع رسمی است و احتمال وجود افراد بیشتر در زندان به دلیل عدم شفافیت مقامات ایران در مورد روزنامه‌نگاران وجود دارد.

**\*جان باختن 11 نفر در آتش‌سوزی مجتمع ارغوان اندیشه شهریار**

برپایه گزارش روایت میدانی خبرنگار رسانه ای پس از گذشت 24 ساعت از وقوع آتش‌سوزی مجتمع ارغوان اندیشه شهریار 11 نفر رجان باختند که اسامی هشت نفرشان بقرار زیر رونمایی شده است: «زهرا فرمند»، «مجتبی باطنی»، «سروش باطنی»، «جلیل محمدمیرزا»، «فریدین نیکوفر»، «بهار مهدی‌پور»، «گلنوش بهارلو» و «شکوفه حسونند».

زنی می‌گوید: «دخترش در ساختمان مانده» و با دست به زنی با مانتو و روسری مشکی که روی صندلی روبه‌روی مجتمع ارغوان اندیشه شهریار نشسته، اشاره می‌کند؛ زن نای حرف‌زدن ندارد، دو زن اطرافش ایستاده‌اند؛ دیگر دخترش و زن همسایه. لیوان‌های آب که به سمتش دراز می‌شود، پس می‌زند و بی‌تاب به ساختمان مربعی بزرگ و سوخته‌ای نگاه می‌کند که تا پیش از آتش‌سوزی 15 اردیبهشت، پاساژی پررفت‌وآمد بود. چشم‌انتظار «بهار» است؛ بهار، منشی باشگاه را آخرین بار وقتی دیده‌اند که دود از تراس خارج می‌شد. او در تلاش بود تا همه را از باشگاه خارج کند و کرکره‌ها را ببندد. دختری جوان با لباس‌های ورزشی طوسی او را دیده که همه را از باشگاه خارج می‌کرد: «ساعت 4:30 عصر در باشگاه تمرین می‌کردم که متوجه دودی غلیظ در تراس شدم. به مدیریت باشگاه گفتم و او تا دود را دید، دستور تخلیه داد». روبه‌روی باشگاه که در طبقات بالایی پاساژ قرار داشت، یک کلینیک و یک مرکز خدمات ناخن بود، دختر طوسی‌پوش می‌گوید همه افراد داخل آن واحدها نیز خارج شدند تا با هم به سمت پله اضطراری بروند، همه جز منشی باشگاه ورزشی: «من به او گفتم کپسول آتش‌نشانی بدهد تا آتش را خاموش کنیم، ولی فقط گفت برو، موقع رفتن نیز دیدم که او ایستاده بود تا همه خارج شوند و کرکره را پایین بکشد، وقتی خواستم کمکش کنم، باز هم به من اجازه نداد و فقط گفت که سریع از ساختمان خارج شوم». دختر همراه سایر افرادی که در آن طبقه بودند، خود را به پله اضطراری رساندند تا خارج شوند: «هر ثانیه که می‌ماندیم، هوا بدتر می‌شد و در دهانم یک مزه تلخی حس می‌کردم. هر طبقه را که پایین می‌رفتم، مجبور می‌شدم بایستم و نفس حبس کنم تا بتوانم از طبقه بعد بگذرم». در میان آتش و دود، او دیگر منشی باشگاه را ندید، منشی که حالا مادرش روبه‌روی پاساژ ایستاده تا باقی‌مانده‌هایی از تن سوخته‌اش را پیدا کند. نام «بهار مهدی‌پور» دو روز بعد از آتش‌سوزی در میان جان‌باختگان «ارغوان» دیده شد. درست کنار اسامی دیگر جان‌باختگان. به گفته فرماندار شهریار، 11 نفر در این آتش‌سوزی جان باختند اما اسامی هشت نفرشان منتشر شده است: «زهرا فرمند»، «مجتبی باطنی»، «سروش باطنی»، «جلیل محمدمیرزا»، «فریدین نیکوفر»، «بهار مهدی‌پور»، «گلنوش بهارلو» و «شکوفه حسونند». بعد از آتش‌سوزی، مهدی محمدی، دادستان عمومی و انقلاب شهرستان شهریار، دستور بررسی دقیق حادثه را داد: «اقدامات لازم برای شناسایی مقصران احتمالی این حادثه و دستگیری آنان به‌سرعت در دستور کار مراجع ذی‌ربط قرار گرفت». آخرین خبر را هم دادستانی اعلام کرد: سازنده ساختمان بازداشت شد.

### باد؛ و ساختمانی که می‌لرزد

خاک که از بخش جنوبی بلند می‌شود، همه آنها که نزدیک ساختمان‌اند، به سمت بازار روز یا پیاده‌راه‌های دورتر فرار می‌کنند. باد شدید می‌وزد، بخشی از ساختمان می‌ریزد و پیکر سوخته «ارغوان اندیشه» به لرزه درمی‌آید. یکی از آتش‌نشانان خود را به بلندگوی ماشین‌شان می‌رساند: «شهروندان و صاحبان مغازه‌ها لطفاً از ساختمان دور شوید، احتمال ریزش وجود دارد». هیاهویی در بین مردم شکل می‌گیرد، عده‌ای دست مادر، فرزند، برادر، خواهر یا دوست خود را می‌گیرند و

از ساختمان دور می‌کنند، چند گوشه سروصداهایی بلند می‌شود و افرادی برای فرار با هم درگیر می‌شوند.

در این میان چند نفر از کاسبان مغازه‌ها به سمت ساختمان هجوم می‌برند تا بتوانند حتی با زور وارد پاساژ شوند و باقی‌مانده‌های وسایل‌شان را جمع کنند، امدادگران و آتش‌نشانان جلوی آنها را می‌گیرند، وضعیت نامطمئن ساختمان اجازه نمی‌دهد کسی وارد شود، دوباره صدای بلندگو بالا می‌رود: «شهروندان عزیز لطف کنید از ساختمان دور شوید. دو خودرو در پارکینگ باقی مانده، تنها صاحبان این دو خودرو برای برداشتن خودروی‌شان به مسئولان آتش‌نشانی مراجعه کنند». دوباره باد شروع به وزیدن می‌کند، غول بزرگ سوخته‌ای که تا روز سه‌شنبه یک پاساژ معروف بود، غرش می‌کند، این بار عده بیشتری به درون بازار روز پناه می‌برند، در این رفت‌وآمدها، نوارهای زرد و قرمز آتش‌نشانی که دورتادور خیابان و اطراف ساختمان را گرفته، پاره می‌شوند. اما هیچ‌کس دوباره نوارها را نمی‌بندد.

### خاکستر یک ساختمان سوخته بزرگ

از همان سر بلوار «گل‌های شرقی» شهر شهریار، ساختمان سوخته بزرگ نمایان است و هنوز از آن دود بلند می‌شود. شکل مربع ساختمان که بعدازظهر روز چهارشنبه، یعنی 24 ساعت بعد از شروع آتش، نما و دیواره‌هایش سوخته‌اند، بیشتر نمایان است. در بلوار که «مجمع ارغوان اندیشه» قرار گرفته، انبوهی آتش‌نشان و امدادگر در میان خودروهای آتش‌نشانی و چادرهای هلال‌احمر در حال رفتن به داخل ساختمان سوخته و صحبت با جمعیتی هستند که آن سمت بلوار، در پیاده‌راه «بازار روز ارغوان» جمع شده‌اند. آنها مال‌باختگان ارغوان‌اند که با چشمان گرد و مبهوت به آنچه سال‌ها جمع کرده‌اند و در چند دقیقه از بین رفت، نگاه می‌کنند. از آسمان دانه‌های سفید مثل برف بر سرشان می‌بارد؛ دانه‌هایی که بقایای سوختن است. یکی از آتش‌نشانان می‌گوید که این دانه‌های سفید، خاکستر نمای کامپوزیتی ساختمان است. او با دست شرق تا غرب ساختمان را نشان می‌دهد: «کل نما کامپوزیت بود، به‌همین دلیل وقتی یک واحد در بین وزش باد، آتش گرفت، به‌سرعت آتش به کل ساختمان سرایت کرد و سوخت». یک خودرو از واحد سگ‌های زنده‌یاب آتش‌نشانی نیز در خیابان متوقف شده و یکی از امدادگران می‌گوید که 11 نفر در ساختمان گرفتار شده‌اند. اما آنها که آنجا به انتظار ایستاده بودند، تأکید می‌کردند پنج نفر در ساختمان مانده‌اند. کسی اطلاع دقیقی نداشت که گرفتاران، چه کسانی هستند. روبه‌روی بازار روز تبدیل به استراحتگاه آتش‌نشانان شده، مغازه‌های اطراف هرچه آب معدنی داشته‌اند، فروخته‌اند. داخل بازار روز، اما زندگی عادی جریان دارد، فروشندگانش مشغول چیدن کنسروها هستند و مرد مغازه‌ساز ساندویچی، فلافل‌ها را داخل نان می‌گذارد. کمی آن‌طرف‌تر جوانی که در حال پاک‌کردن مرغ است، می‌گوید: «دیروز ما نبودیم، ولی صاحب‌کارم می‌گفت که نزدیک‌های ساعت پنج بعدازظهر بوی تنیدی احساس کرده و وقتی بیرون آمده، ساختمان را دیده که در آتش می‌سوخت». در گوشه‌ای از سایه‌بان بازار روز، زنی ایستاده. وقتی ساختمان آتش گرفته، او داخل پاساژ بود، او یکی از مغازه‌داران است: «در طبقه اول این ساختمان، مغازه دارم و آن زمان در بخش اداری بودم که ناگهان بدون آژیر خطر همه‌جا پر از دود شد». او زیورآلات می‌فروخت و خاله‌اش هم در همان نزدیکی، فروشگاه لوازم آرایشی داشت: «نزدیک 800 میلیون تومان لوازم من از بین رفت و چهار میلیارد اجناس خاله‌ام». مردی که پشت زن ایستاده، جلو می‌آید، او بلوز قهوه‌ای بر تن دارد و چهره آشفته‌اش نشان می‌دهد که مال‌باخته است:

«از 10 سالگی کار کردم تا توانستم این مغازه را بخرم. 12 میلیارد تومان سرمایه‌ام از بین رفت». او از پوشه در دستش کاغذی بیرون می‌آورد: «قبل از جنگ مغازه‌ام را بیمه جنگ کردم که مثلاً از سرمایه‌ام محافظت کند، اما حالا آتش‌سوزی همه زندگی‌ام را سوزانده است». هنوز جمله‌اش تمام نشده که سروصدایی بلند می‌شود. چند زن و مرد می‌خواهند وارد پاساژ شوند، اما امدادگران و آتش‌نشانان آنها را دور می‌کنند. یکی از آتش‌نشانان می‌گوید: «آهن‌های کج‌شده را ببینید، هر لحظه ممکن است ساختمان فرو بریزد». دو زن در کنار امدادگران هلال‌احمر، گریه می‌کنند. مردی با ریش و موهای طلایی شاهد این صحنه است، او نیز در زمان آتش‌سوزی در پاساژ بود: «دیروز از سمت گل‌فروشی، آتش شروع شد. از بخت بد باد شدیدی می‌وزید. آتش با وزش باد به بخش‌های دیگر ساختمان سرایت کرد و به دلیل اینکه نمای ساختمان پلاستیکی است، همه چیز خیلی زود سوخت». او در این هنگام در طبقه همکف بود و تلاش کرد دوستانش را از ساختمان خارج کند: «من یک به یک دوستانم را بیرون آوردم و با یکی از آنها که ماشینش در پارکینگ بود، به پارکینگ رفتم، در آنجا نیز مصیبتی داشتیم، چند ماشین تصادف کرده بودند و مسیر خروجی قفل شده بود». او که خود از مشتریان بخش مردانه باشگاه است، می‌گوید شنیده است منشی باشگاه در ساختمان گیر کرده: «آن بنده خدا آسم داشت و احتمالاً دود شدیدی که در هوا بود، باعث شده نتواند فرار کند».

### **بیمه پولی نمی‌دهد، می‌گوید نما کامپوزیت بود!**

«تا نیم ساعت قبل از حادثه در پاساژ بودم، بعد به سمت ماهدشت راه افتادم که در بین راه همسرم زنگ زد و گفت ساختمان آتش گرفته است». مرد نزدیک به چادر هلال‌احمر با چند نفر ایستاده، چشمان به گود نشسته‌اش نشان می‌دهد دیروز تا صبح بیدار بوده: «درپاره آتش‌سوزی دو روایت وجود دارد؛ روایت اول این است که جعبه رنگ گل‌فروشی طبقه همکف بیرون مغازه بوده و احتمالاً یک ته‌سیگار در جعبه افتاده و آتش شروع شده است. یک روایت نیز براساس اتفاقی است که دو سال پیش در ضلع شمال غربی مجتمع افتاد، در آن زمان اتصالی کابل برق در طبقه ششم باعث آتش‌سوزی در کامپوزیت نما شد که با تلاش چند نفر از کاسبان کنترل شد، الان نیز می‌گویند شاید دوباره همان اتفاق افتاده است». به گفته او، در پاساژ هیچ امکاناتی برای کنترل آتش وجود نداشت: «شدت آتش آن‌قدر زیاد بود که کاری از دست کاسبان برنمی‌آمد، هیچ آژیر و آبپاشی نیز وجود نداشت. آتش‌نشانی به‌موقع رسید اما نمی‌دانم به چه علت امکانات کافی نداشت تا آتش را قبل از سوختن کامل پاساژ خاموش کنند». یک نفر به مرد بطری آبی می‌دهد، او جرعه‌ای می‌نوشد: «هیئت‌مدیره متأسفانه کم‌کاری کرده است. در کل مجتمع اگر کپسولی بود، خود کاسبان خریده بودند. آژیر خطر یا سیستم اطفای حریق مجتمع نیز کار نکرد. این در وضعیتی است که سه سال پیش مجتمع برای این موضوع، اخطار گرفته بود اما معلوم نیست پول‌های شارژ خرج چه چیزی شده است و به نظر می‌رسد اصلاً به اخطار داده‌شده توجهی نکرده‌اند». این مرد در «مجتمع ارغوان اندیشه» همراه چند شریک دیگر، یک مغازه فروش وسایل تولد، یک مغازه قصابی و یک مغازه دیگر بودند، حالا تمام سرمایه‌اش از بین رفته است: «همه وسایل‌مان سوخته و چیز قابل استفاده‌ای نداریم. نزدیک به 40 تا 50 میلیارد تومان اجناس ما نابود شد. مغازه‌ای هم که دست مستأجر داشتیم، همه وسایلش سوخته است». در همان پیاده‌راه، مرد دیگری در حال نشان‌دادن اسناد خود به یکی از مأموران شهرداری است. او به‌تازگی مغازه شیرینی‌فروشی در طبقه همکف افتتاح کرده بود: «همه چیز مغازه‌ام سوخته، حتی آهن‌ها آب شده است». مرد کاغذهای بیمه‌اش را نشان می‌دهد، کاغذهایی که

گویی قرار نیست به او کمی کنند: «بیمه گفته چون نما کامپوزیت بود و به همین دلیل هم کل ساختمان آتش گرفته، پولی به ما تعلق نمی‌گیرد. خب، این را چرا از اول نگفتند؟ چرا این همه مدت از ما حق بیمه گرفتند و حالا می‌گویند که قانون چنین چیزی است.»

### سوختن در 15 دقیقه

در کوچه کناری «مجتمع ارغوان اندیشه» صحنه‌ای آخرازمانی جریان دارد؛ تنها دو نفر در کوچه در حال گشت‌زدن هستند و باقی کوچه در اختیار واحدهای تجاری است که آتش حتی کرکره فلزی آنها را آب کرده. باد که می‌وزد، تکه سنگ و آجر از هوا به زمین می‌افتد، کمانه می‌کند و به شیشه‌های سالم‌مانده پاساژ کوچکی که کنار پاساژ سوخته قرار گرفته است، برخورد می‌کند. مغازه‌های پاساژ کوچک به همان شدت سوخته‌اند که مغازه‌های «مجتمع ارغوان اندیشه». مغازه‌های پشتی پاساژ کوچک برخلاف مغازه‌های قرارگرفته در مجاورت پاساژ سالم‌اند، یکی از این واحدهای سالم، مغازه لوازم‌التحریر فروشی است: «درگیر کار بودم که شنیدم صدای چند انفجار پشت سر هم می‌آید. از مغازه خارج شدم و رفتم در خیابان و دیدم ناگهان در طبقه آخر «ارغوان اندیشه» یک انفجار اتفاق افتاد و تمام شیشه‌ها و نمای پلاستیکی پایین ریخت». او 15 سال است همراه با پدرش در این مغازه کاسبی می‌کنند و «مجتمع ارغوان اندیشه» را یکی از معروفترین پاساژهای شهریار می‌دانند: «پاساژ سه طبقه تجاری و چند طبقه اداری داشت. دیروز آتش در عرض یک ربع از واحدهای تجاری همکف خود را به کل مجتمع کشاند و همه ساختمان را سوزاند». خارج از مغازه او ناگهان صدای چند موتور می‌آید، در کوچه پشتی پاساژ سوخته چند نفر در حال خارج کردن وسایل باقی‌مانده خود هستند، یکی از پلیس‌ها از روی موتور فریاد می‌زند: «بیا بید عقب، ممکن است ساختمان بریزد».

### \*نت بلاکس: قطعی اینترنت ایران وارد یازدهمین هفته شد

روزشنبه 10 مه، نت بلاکس (NetBlocks) نهاد ناظر بر قطعی‌ها و اختلالات اینترنت در سراسر جهان اعلام کرد:

قطعی اینترنت ایران اکنون وارد یازدهمین هفته خود شده و پس از ۱۶۸۰ ساعت، این کشور تا حد زیادی از بقیه جهان جدا مانده است. این اقدام سانسور، مانعی بی‌سابقه برای دسترسی به دانش، اطلاعات و ارتباطات ایجاد کرده و زندگی روزمره ایرانیانی را که تلاش می‌کنند امور عادی خود را پیش ببرند، به شدت مختل کرده است.

[akhbarkargari2468@gmail.com](mailto:akhbarkargari2468@gmail.com)